



ماجرای آب گوشت



زن خوب و مهربانم، مادر بچه های عزیزم، ای بار غار من دختر عمه مهربان برای جمعه نهار یک اب گوشت بار بگذار تا هنگامی که برو بچه ها آمدند برای سال روز تولدمان کنار هم چای و شربت به خوش دلی نوشیم و غذایی به گرمی صرف کنیم.

خط گوشت نمی دهدگفتم: خوب پول بده جنس بستان. عیال گفت بابا کیلو یعنی پول، دیگر میزان به قران و شاهی و ریال نیست به تومان و دلار است آن هم در اعداد بالا و بالا یعنی هر کیلو گوشت پنج دلار است هر دلار سه هزار و پانصد تومان به رقم شما هر یک دلار مساوی با سیصد و پنجاه هزار ریال با ضرب شما می شود سیصد و پنجاه هزار ضرب در ۵ دلار می شود ۱۷۵/۰۰۰ هزار ریال حال شما به من ده هزار ریال داده اید این ده هزار ریال را کجای ۱۷۵/۰۰۰ ریال بگذارم تا یک کیلو گوشت که کمتر از نیم من شما است بگیرم تازه این رقم کمش بود برو به ارقام دیگر و...

من با تعجب پرسیدم مگر آخر زمانه. من که زنده ام من در همین نظام بازنشسته شده ام حقوق دریافتی به همین ریال است حالا چرا با دلار بخرم عیال گفت مگر نمی دانی جهان شده دهکده کوچک سوار اینترنت شو برو هر جا که می خواهی با یک کلیک و من به بقچه بازگشتم و همان بیژانه راه راه برداشته و پوشیده زیر لحاف رفتم شاید خواب می بینم. نکند دچار عارضه ای شوم. همه چیز فرق کرده وزن شده کیلو مبادله شده دلار باورم شد که من مال این دوره نیستم پسرم بارها به من می گفت من قبول نمی کردم. حال باورم شد. و شاهدهی از غیب رسید. اندک اندک آمده ها گفتند:

یک قران کاسبی، یک قران سرمایه

وقتی پای تلفن داد می کشید و صدایش به خال آسمون می رفت، همه می فهمیدن باز بازار خرابه! همسرش می گفت: "مرد به جهنم. بذار هر چی می خواد بشه..." آخرش

می زدم و سرفرازان و با خود می گفتم اگر نبود این اندوخته من و آینده نگری من امروز در برابر این هزینه و صورت مخارج در پیش، آبروی پدری چندین دهه ساله از بین می رفت. در طول اتاق در این باب زمزمه می کردم و بخود صد تحسین، عالمی داشتم از این عالم بدر. تصویر خود را بر سفره گسترده و خود را آن بالا نشسته می دیدم و فرمان سبزی را بده آن گوشت لختم را بردار این نان دو تنوره را بگیر و آن بچه را شیرینی بده، بچه خوبم چرا میوه فصل میل نمی کنید والا آخر.

صدای زنگ افکارم را در هم پیچید و دست رفت روی قفل چرخید عیال با زنبیل خالی ونفس زنان و ۱۱ عرق ریزان وارد شد. دسته پول ۵۰ عددی دو بیست تومانی در مشت پشت در ورودی نشست. اشارت که یک لیوان آب بده و من چنان کردم که می خواست آب گوارا از حلقوم عیال مبارک رد شد و لختی بعد گفت: چقدر پول برای هزینه شد دادی، عرض کردم جلو روی خودت بود پنجاه تا دو بیست تومانی که به عبارتی می شود صد هزار تومان. عیال خوبم هزار تومان توی محله پامنار یک کوچه پولدارها است که می گویند کوچه صد تومانیها و من ده برابر پولدارها به تو برای یک وعده غذا داده ام باز می پرسی چقدر بوده؟ عیال پرسید هیچ می دانی دوره یک منی ها گذشته و کیلو شده وزن معامله عرض کردم کیلو و گرم مال ما نیست فرنگی است مال ما من و سیر و مثقال است. همین دیروز از اسمال قهوه چی مثقالی خریدم حالا امروز شده کیلویی. گفتم: خوب منظور چیست گفت؟ دیگر قصاب با چوب

زن خوب و مهربانم، مادر بچه های عزیزم، ای یار غار من دختر عمه مهربان برای جمعه نهار یک اب گوشت بار بگذار تا هنگامی که برو بچه ها آمدند برای سال روز تولدمان کنار هم چای و شربت به خوش دلی نوشیم و غذایی به گرمی صرف کنیم. همینکه فرمان صادر شد عیال سر تکان داد و زیر لب مثل همیشه زمزمه ای کرد و رفت. لختی بعد زنبیل به دست چون مامور معذور بر بالین من ایستاد و فرمود بده تا برم و من چشمان از حدقه بیرون شده به پا ایستادم و با تعجب پرسیدم: بنده متوجه نشدم امرتان چه بود؟ خانم دستی به کمر و دست دیگر به زنبیل گفت باز اسم دادن شد و گوشت ناشنوا و چشمش نابینا!!؟ می گم، پول بده می خواهم بروم بقالی و قصابی و سبزی فروشی و نانوائی، یک جعبه شیرینی هم از شیرینی فروشی بگیرم و بازگردم و من تازه شنیده و گفتم: چشم. دستی دراز کردم به زیر بالش، کیف دستی این مونس جوانی و این همراه اعتباری را به آغوش و به درون آن سری کشیدم مقداری از پول درون آن را بیرون آوردم و اسکناسهای دو بیست تومانی را بیرون کشیدم و با گشاده دستی یک و دو سه و چهار و پنج تا پنجاه شمردم، نه یک بار بلکه چندین بار ضرب کردم جمع شده پنجاه ضرب در ۲۰۰ مساوی با صد هزار تومان برداشتم و دو دستی خدمت عیال تقدیم کردم و بی تعارف ممکنه عرض کردم یک پاکت سیگار هم برایم بگیر و چند تا ذغال از نوع لیمو تا تن از خستگی بیرون کشیم و عیال دسته پول را گرفت و رفت و من در سرای اتاق دست به کمر چون ژنرال پاتن این سو آن سوی اتاق قدم

به روز آنقدر پای تلفن دادکشید و عصبانی بود که بالاخره سگته کرد....

این قصه واقعی برای خیلی‌ها آشناست. به ویژه در ماه‌های اخیر که به دلیل نوسانات ارزی، کار و بار تولیدی‌ها سنگ شده است و قیمت دلار و سکه هم بسیاری را روانه بیمارستان کرده است. کاملاً طبیعی است، اقتصاد سرطانی و هیجان‌ناش هر روز باعث می‌شود تا عده‌ای سرمایه خود را از دست رفته ببیند...

حال استرس از دست رفتن سرمایه را باید بکشند و سوال‌هایی در ذهن که آیا امکان دارد دوباره به روال قبل برگردد؟ آیا می‌توانم ضرر را جبران کنم؟ همگی آنقدر در ذهن رژه می‌روند تا فرد را بیمارکنند.

دکتر حسین فرش فروش، متخصص روانشناسی اجتماعی معتقد است: «در روانشناسی بخش عمده‌ای از بیماری‌های روانی به بیماری‌های روان‌تنی مربوط می‌شود که مجموعه‌ای از بیماری‌هاست که صدمه روانی و جسمانی دارند اما ریشه‌اش روانی است و سم آفت خاصی ندارد و همانند بیماری‌ها عفونی نیستند همچون درد معده که عموماً منشأ عصبی دارد.»

روانشناسان معتقدند هر فکر یا عملی که تولید استرس کند، خطر جسمی، فکری، هیجانی و خطرهای ارتباطی به همراه خواهد داشت. در حقیقت انرژی و نیروی منفی که در اثر استرس در بدن ما به وجود می‌آید باید از جایی بیرون بزنند؛ بر اساس قوانین سیالات روح ما باید انرژی‌اش را تخلیه کند و این خروج از ضعیف‌ترین نقطه بدن صورت می‌گیرد؛ حال یک نفر معده‌اش تحت تاثیر

قرار می‌گیرد اما فرد دیگری دچار سگته قلبی می‌شود: «کاملاً مشهود است که نوسانات بازار اگر باعث استرس شود روی قلب، کلیه، ریه و... تاثیر می‌گذارد و در اکثر مواقع با حمله‌های میگرنی خودش را نشان می‌دهد. بر اساس تئوری‌ها، انرژی‌های منفی از هرکانالی که ضعیف‌ترین نقطه بدن است خارج می‌شود.»

کمتر استرس بکش

در علم روانشناسی دو میحث به نام‌های تقویت دیرآیند و زود آیند وجود دارد که افراد را به دو دسته تقسیم می‌کند. اتفاقاً این ویژگی در بازاریان و فعالان اقتصادی به راحتی مشهود است. کسانی که تقویت زود آیند دارند به این فکر می‌کنند که چگونه ۱۰ تومان خود را ۱۰۰ تومان تبدیل کنند. به یک ساعت پیش رو فکر می‌کنند. اهدافشان نزدیک است. اما کسانی که تقویت دیرآیند ویژگی شخصیتی‌شان است به آینده فکر می‌کنند. همچنین نوسانات بازار کمتر روی آنها تاثیر می‌گذارد و در نتیجه فشار استرس محدودتری را تحمل می‌کنند. دکتر فرش فروش در این باره نظر جالبی دارد: «پیشنهاد می‌شود اگر می‌خواهید استرس کمتری را در بازار تحمل کنید و در حقیقت مراقب بهداشت روان خود باشید، باید به چند نکته توجه کنید. افرادی که تقویت دیرآیند هستند هرگز تمامی

سرمایه خود را درگیر بازار

نمی‌کنند. به قول قدیمی‌ها یک قران کاسی، یک قران سرمایه‌اگر می‌خواهید در بازار موفق باشید و استرس هم نکشید باید بخشی از پولتان را به عنوان سرمایه و پشتوانه نگاه دارید و با بخش دیگر کار کنید.»

بیاورنشکنی

دکتر فرش فروش معتقد است: «بخشی از سرمایه‌تان که در گردش است درگیر نوسانات بازار می‌شود و به همان نسبت سود و ضرر می‌کنید و زندگی‌تان هم از طریق آن می‌گذرد. بنابراین با نوسانات شدید یا اشتباهاتان سرمایه‌تان را از دست رفته نمی‌بینید و همیشه امکانی برای جبران است. در اقتصاد کلان هم این روش صورت می‌گیرد و همیشه صندوق ذخیره‌ای وجود دارد که گاه از بودجه یک سال هم بیشتر است و به عنوان پشتوانه از آن یاد می‌شود. در اقتصاد خرد و خانواده هم اگر این موضوع مدنظر قرار نگیرد مطمئن باشید با شکست و یا تحمل استرس بالایی روبه‌رو خواهند شد. به عنوان مثال نروید همه دارایی‌تان را سکه بخرید و فردا روزی که ارزان شد تا پای سگته پیش روید!»

بازاریان هم معتقدند ورشکسته کسی است که تمام سرمایه‌اش را وارد بازار کند. به هر حال بازار افت و خیز دارد و وقتی در خیز هستید باید به فکر زمستانتان هم باشید. همچنین بهتر است روزهایی که فکرهای منفی و استرس به سمتتان هجوم می‌آورند به یاد بیاورید که بازار همیشه به سمت صعود در حال حرکت است و با استفاده از هوش شناختی و هیجانی‌تان بهترین زمان سرمایه‌گذاری را تشخیص دهید.

